

## بررسی یک "نگهی" بر چپ کشور

تردیدی وجود ندارد که حالت آشفتهء مستولی بر روند کنونی زنده گی و فعالیت نیروهای چپ افغانی، مستلزم بحث جدی و تبادل دلسوزانهء نظریات و برداشت ها است، به شرط آنکه این پروسه از سلطهء پیش داوری ها و بندش در خود باوری ها رهائی یافته مسیر دستیابی به زمینه های انسجام و نظم را با پهنا و ژرفای لازم اختیار کند تا ثمر دهد.

انگیزهء نگارش کوتاه حاضر مقاله ای از آقای نبی هیکل با عنوان "نگهی برچپ و جایگاه آن در حیات سیاسی افغانستان" منتشرهء سایت وزین آریائی است که بخشی از آن نیاز به بررسی دارد.

در حالیکه تمایل نویسنده را برای راه اندازی گفتمان در بارهء مسایل مربوط به وضعیت کنونی جنبش چپ کشور قابل تأیید و گسترش چنین یک پروسه را سودمند و ضروری می دانم ولی یادآوری می نمایم که به نظر من، پرداخت به جنبه های اندیشه ای معضلات چپ افغانی آنگونه که ایشان بدان توسل ورزیده اند بیشتر ابهام آفرین و سوء تعبیر زا اند تا سازنده و مشکل گشا.

نگارندهء مقالهء "نگهی بر چپ" به موجودیت "برخی تنگ نظریها" در کارزار اتحاد نیروهای چپ "بصورت مستدل" اشاره می نمایند و استدلال خود را در نوشتهء اینجانب زیر عنوان "درک چپ و مکثی بر مناسبت آن با شرایط افغانستان" می یابند. پیش از اینکه به توضیح "تنگ نظریها" پردازم نخست توجه خواننده را به این نکته معطوف می دارم که ایشان در آغاز مقاله می خواهند "برای آسودگی خاطر برخی از مبارزان

سیاسی" خاطر نشان سازند "که یاد دهانی تنگ نظریهای مربوط به بحث چپ هم از لحاظ محتوا دارای اهمیت است و هم برای آینده چپ بخصوص در افغانستان"۰

مبهرن است که تنگ نظری در اندیشه و سیاست، با هر قالب و جامهء که ظاهر شود برای حرکت های دموکراتیک و ترقی خواهانه بویژه در مسیر فعالیت های سیاسی مدافعان منافع زحمتکشان و مبارزان راه تحقق عدالت اجتماعی در کشور عامل بازدارنده بوده پیامد های زیان آور دارد پس فهمیده نشد که چرا این موضوع صرفاً "برای آسودگی خاطر برخی از مبارزان سیاسی" یاددهانی گردد و اصلاً هدف اینگونه افاده چیست؟ آیا درستش این نیست که بر برداشتن تنگ نظری ها از سر راه تاکید ورزیم و یاد آوری آنها را به آسودگی یا ناآسودگی خاطر افراد منوط و مربوط نسازیم اگر واقعاً در سر راه، تنگ نظری می بینیم۰

به گمان اغلب، دید بنیادی و مبرا از معامله با اصول (معامله با منافع زحمتکشان) که چپ در شرایط امروز افغانستان سخت به آن نیاز دارد در مقالهء مذکور تنگ نظری عنوان یافته و نظریات اینجانب در زمینه مایهء استدلال قرار گرفته که اگر چنین باشد کل بحث ارایه شده بوسیلهء نویسنده زیر سوال می رود زیرا دید بنیادی و تنگ نظری توضیحات مجزا از هم می طلبند که مغالطه و معاوضهء آنها نقص برداشت را گواهی داده بحث سیاسی را به انحراف سوق می دهد۰

از ورای نگارش ایشان، حالا هر برداشتی که دارند تناقض دیگری هم سر می کشد: وقتی ما حق افراد را در داشتن اندیشه های چپ یا راست و یا "هر موقعیت دیگر در میان این دو" می پذیریم چگونه می توانیم این امر را نخست حق و بعد به بهانهء "صراحت کلام"، نمونهء تنگ نظری خوانده همینگونه به قلم فرسائی ادامه دهیم بی آنکه توجه کنیم تراوش های ذهنی مان چه بار می آورند؟

آقای هیکل جملات زیر را به حیث تصدیق نامهء تنگ نظری نوشتهء من بیرون نویس کرده اند:

فراورد های تجارب مبارزات سیاسی و آفریده های دور اندیشانه بانیان و گرد آورده گان علمی اندیشه های چپ و راهیان آتیه پیشکسوت این راه در جهت کاوش و دریافت زمینه های تحقق برابری و عدالت، پیام روشن، عملی و قابل هضم برای آنها دارند، و تنها برای آنها دارند که به اصل حقانیت نبرد اندیشه ای - سیاسی آشتی نا پذیر در مقابل ظلم، خشونت و بیداد گری معتقد اند و راه و رسم زنده گی سیاسی خود را با مبارزه برای تحولات بنیادی به نفع اکثریت جامعه پیوند داده اند.

مقاله نویسنده محترم می رساند که چنین طرز تفکر "توانمندی کاوش، دریافت و هضم را" از دیگران سلب می نماید. در ادامه می آید، "آنانی که به حقانیت چیزی باور ندارند سایر قابلیت ها را از دست نمی دهند و می توانند به کاوش پردازند، دریابند و هضم نمایند، مگر آنها نه پذیرند. بر اساس این بیان چپی ها باید راست و راست روان چپ روان را نتوانند از نگاه تیوری و دانش درک نمایند... در نهایت این برداشت به معنای حقانیت چپ و نادیده انگاری دیگران است..."

اگر با دقت توجه به عمل آید اعتراض نویسنده، سمت جدا از آنچه را که خواسته ام به خواننده برسانم می پیماید و با هدف نوشته من زیاد رابطه نمی گیرد. توضیح می دهم:

۱- پذیرش هیچ طرز تفکری اجباری نیست و تنها بعد از طی طریق اقناع صورت می گیرد، توانمندی را نیز نابود نمی سازد چون دور از امکان است که پیشکشی یک اندیشه به تنهایی باعث سلب توانمندی کاوش، دریافت و هضم دیگران شود. نمونه از این قبیل حوادث هم تا اکنون دیده نشده ولی اگر به تجارب ناگوار سوسیالیسم دولتی سده بیستم اتکا شود، آنوقت اندیشه پیشکش و اجباراً تعمیل می گردید که چنین شیوه دیگر مردود است، چپ کنونی آنها نمی پذیرد و من نیز قصد ندارم نظریات ام را بر کسی تحمیل کنم و توانمندی هایش را سلب نمایم. پذیرش حضور مخالف اندیشی جزء راه و رسم سیاست است، نه سد شدن در برابر آن معقول است و نه بستن اتهام سد شدن مقبول.

۲- آنی که به حقانیت چیزی باور ندارد در کدام رشته می تواند کاوش کند، دریابد و هضم نماید، چه را بپذیرد و چه را نپذیرد در صورتیکه به چیزی باور ندارد؟ من باورمندان در عرصه معینی را مطرح نمودم نه بی باوران را و ندانستم این بیان چه ربطی به مسئله دارد؟ کاش نویسنده محترم آنها را که به حقانیت چیزی باور ندارند ولی دارای "سایر قابلیت ها" اند معرفی می کردند تا ابهام رفع می شد. اگر هدف نویسنده از "حقانیت چیزی"، اشاره به حقانیت چپ است، استفاده درست "ساختار های زبانی" بازتاب روشن مطلب را ممکن می سازد. از سوی دیگر انتظار نمی رود که "آنانی" نظیر رهبران کشور های سرمایرداری در خارج، گماشته گان آنها یکجا با عناصر طالبی، جهادی و همنشینان و سایر شریکان درونی و حوالی قدرت در داخل کشور و یا آنها را که باور خود را به اندیشه های چپ باخته اند تسلیم حقانیت داعیه زحمتکشان شده خطوط فکری چپ را بپذیرند بنائاً سمت دهی بحث در این راستا اضافی و ضیاع وقت است. اینجا مسئله بر سر آنانی است که به منافع زحمتکشان یعنی اکثریت جامعه می اندیشند نه چیز دیگر و نه حقانیت چیز دیگر.

۳- چپی ها و راستی ها هر کدام تیوری و دانش مربوط به روش و مکتب خود را دارند، این یک واقعیت است و لی بیان صریح مواضع مبنی بر حقیقت کتمان ناپذیر وجود تضادهای ناشی از منافع نهفته در مناسبات اجتماعی چه ممانعتی را برای درک تیوری و دانش چپ و راست ایجاد خواهد کرد؟ بیان صریح مواضع که زشت گوئی یا بر فرق همدیگر کوبیدن معنی نمی دهد تا راه درک را مسدود سازد. بر عکس پیروان تیوری ها و دانش های چپ و راست با اتخاذ موضع روشن و مستدل بر چگونگی انکشاف رویداد های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، دایم در تلاش اند بر تریوت تیوری و دانش وابسته به مکتب سیاسی خویش را بر ملا سازند و بر اساس آن قناعت اکثریت جامعه را حاصل کنند تا در مبارزه سیاسی بر رقبا سبقت جویند. احتیاط محافظه کارانه و پرده گذاری بر آنچه که عیان است تا چپی ها و راستی ها باعث رنج خاطر یکدیگر نشوند مبارزه سیاسی را از هدف اصلی دور می سازد. بطور نمونه فضای داخل افغانستان از چنین حالت متأثر است. در

افغانستان پانزده - بیست سازمان سیاسی متعلق به چپ دیروز در صحنه حضور دارند ولی بنا بر نبود قاطعیت در اتخاذ موضع فکری و سیاسی و در مواردی معامله با ارتجاع جهادی یا ترک کلی اندیشه های چپ و بی اندیشه سازی خودی نقشی در تغییر اوضاع ایفا نمی کنند.

درک "تیوری و دانش" جناح مخالف نباید نشانهء ابراز شفقت و سخاوت تعبیر شده، به بهای سازش با اصول و عقب نشینی از خطوط اساسی مرام سیاسی صورت گیرد.

مزید بر آن اگر ما بخواهیم یا نخواهیم، صریح بگوئیم یا پرده بگذاریم، تضاد های ناشی از مناسبات اجتماعی مسلط در جامعه و صف بندی نیروهای سیاسی بر طبق آن واقعیت عینی اند و به تنگی یا فراخی نظریات افراد و یا شکل برداشت آنها از رخدادها بسته نیستند. اهالی کار و فعالیت سیاسی راه دیگری جز پذیرش واقعیت عینی ندارند و تنها راه شان چگونگی درک و انتخاب واکنش است.

حال چند حرفی در باب قول نقل شده:

استناد به آفریده های بانیان اندیشه های چپ از جانب برخی تشکل ها و شخصیت های چپ دیروز، چسپیدن به افکار کهنه یا به گونهء تمسخر آمیز مراجعه به "آشناهای قدیم" و بدین ترتیب امر غیر ضروری و غیر انطباقی برای شرایط امروز تلقی می گردد. مشکل قضیه این است که تشکل ها و افراد مورد نظر بدون اینکه یکبار به گنجینهء تیوریک چپ رجعت نمایند و بنگرند که آنجا چه آمده است، در مقام داور قرار می گیرند، خطا های رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، آوار دیوار برلین و خرابه های سوسیالیسم دولتی سدهء بیستم را آدرس می دهند و حکم بطلان صادر می نمایند. آنها به شیوهء امام خطیبی، مبلغ بازنگری و نو اندیشی می شوند بی آنکه تعریف جامعی در زمینه ارایه کنند. آنها نمی گویند که کجای چپ و چگونه بازنگری شود؟ آنها شنیده ها را ثبت ذهن کرده به دیگران انتقال می دهند تا از کاروان خوش گفتاری های روز عقب نمانند. آنها

گاهی می خواهند چپ را از نو کشف کنند ولی توفیق نمی یابند چون چیزی برای از نو کشف کردن موجود نیست.

اندیشه های چپ نیازی به کشف دوباره ندارند چون بنیاد اساسی مطالبات که همانا تحقق عدالت اجتماعی است در هر کشوری که باشد، در افغانستان و پاکستان یا امریکا و بریتانیا، چه در گذشته چه امروز از نظر ماهیت تغییری نکرده و اهداف نزدیک و دور آنها به قوت خود باقی اند. تغییر با در نظرداشت شرایط خاص هر کشور و نیاز مقطع مشخص زمان، در متود های کاربرد به میان می آید. برای اینکه ما بازنگری و نواندیشی در چپ را ناآگاهانه با رد آن اشتباه نکنیم باید متودولوژی را بیاموزیم.

بانیان اندیشه های چپ با گردآوری جنبه های فکری تجارب و اندوخته های تحولات اجتماعی پیشین و دوران خود، جهان بینی علمی آفریدند و علوم اجتماعی و اقتصادی را با آفرینش های بکر در عرصه های جامعه شناسی، اقتصاد و فلسفه غنا بخشیدند. آثار آنها تا امروز منبع معتبر پژوهش و آموزش در سراسر دنیا محسوب می گردند.

شکی نیست که از آن زمان تا کنون تحولات شگرفی رونما گردیده و دنیا سیمای دیگر گرفته است. جنبش چپ نیز متناسب به تغییرات بوقوع پیوسته و تحمل فراز و فرود های فراوان مجرب تر شده چهرهء نوین اختیار کرده است اما حرف اساسی پیرامون روابط در میان طبقات و اقشار جامعه که مناسبات تولید در محور آن قرار می گیرد می چرخد چونکه بالاخره همین محصول تولید (کالا) است که وسیله سازی آن به قصد تراکم سود بیشتر توسط صاحبان سرمایه موجب بروز مناقشات و تضاد های اجتماعی می گردد. چپ مبارزهء خود را در همین راستا عیار می سازد.

اکنون پرسیده می شود که آیا در سرشت مناسبات در اجتماع و تضاد های درونی آن تغییری رونما گردیده که منجر به عدالت در دستیابی به نعمات مادی یعنی محصول کار انسان های زحمتکش شده باشد؟ آیا مطالبهء اساسی اصل عدالت اجتماعی مبنی بر کسب درآمد متعادل با کار و زحمت تحقق یافته است؟ آیا تمام انسان های یک جامعه از

سطح اگر نه کامل ولی نسبی برابر رفاه و آسایش بهره مند اند؟ آیا تضاد های اجتماعی و نابرابری های ناشی از آن مرفوع شده اند که دیگر به آنچه مهر "چپ کهنه" می زنند باطل اعلان شود؟ وضع امروز کشور های پیشرفتهء سرمایه داری - دیگران را می گذاریم - به وضاحت می رساند که پاسخ منفی است. بدتر از آن سرمایه داری جهانی شدهء کنونی به کشورهای کمتر پیشرفته و عقب مانده یورش برده ثروت ملی و محصول زحمت مردمان آنکشور هارا می بلعد. باید تاکید کرد که جهانی شدن سرمایه از جانب نویسندهء "کاپیتال" پیش بینی شده بود، به قول او "گرایش به ایجاد یک بازار جهانی در خود سرمایه نهفته است" چون برای تعمیم کالا از طریق تقابل سرمایه - پول به بازار جهانی نیاز دارد. مگر این بیان کهنه است؟

جهانی شدن سرمایه در پناه تفکرات نیولیبرالیستی حاکم بر جهان غرب بحران شدید اقتصادی را در درون کل این سیستم بار آورده است. دست اندر کاران نظام سرمایه داری سعی دارند تقصیر را متوجه بخش های مالی ساخته و مسئولیت آنرا بدوش دلان تقلب کار بازار سهام بگذارند تا تداوم و بقای نظام مورد سوال قرار نگیرد. ملیارد ها دالر و ایلوین خزانهء ملت را به قصد جلوگیری از فروپاشی حاکمیت سرمایه به بانک ها می ریزانند. ایدیالوگ های نظام، دیگر از "سرمایه داری پایان تاریخ است" حرفی به زبان نمی آورند بلکه می کوشند با انواع تهاجم تبلیغاتی روان مردم را در جهت آمیزش با بحران و تحمل آن سازگار سازند و وضعیت بحرانی را موقتی جلوه دهند تا سیستم زیر سوال نرود.

بانیان اندیشه های چپ عوامل بروز و تعمیق بحران در جوامع سرمایه داری را به روشنی کامل توضیح داده اند به همین سبب در کشور های سرمایه داری مردم بار دیگر به آثار کلاسیک چپ مراجعه می نمایند. "کاپیتال" در ماه های اخیر از سوی نهاد های ستاتستیک (احصایه) یکی از پر خواننده ترین کتاب ها در کشور های اروپائی ثبت شده است.

اگر چنین است چگونه مراجعه به آثار بنیان اندیشه های چپ و تذکر در این رابطه تنگ نظری تلقی می شود؟

نگاهی به وضع افغانستان می افکنیم + آنجا زحمتکشان به شیوه های خشن سده های پیشین از سوی زمامداران حاکم، فرماندهان فیودال شدهء جهادی، مافیای تجاری، شبکه های مافیائی قاچاق مواد مخدر، سران قبایل، طالبان و عناصر استفاده جو و پارازیت استثمار می شوند + روزگار و حیات زحمتکشان اسیر ارادهء یک اقلیت مستبد زر و زور دار گردیده که الگوهای زراندوزی را از نهاد های تجاری و مالی مربوط به سرمایداری جهانی نیز هدیه می گیرد + همین اقلیت، مسبب جنگ، ظلم، خشونت، بیدادگری، استبداد، استثمار و تباهی زنده گی مردم است که بقای خود را در ادامهء حالت موجود می بیند +

حال دو پرسش را مطرح می سازیم:

نخست - برای بیرون آوردن کشور از بحران مزمن و مقابله در برابر سلطهء استبداد ویرانگر کنونی چه باید کرد؟

نیروهای دموکراتیک حاضر در صحنهء سیاست داخل کشور، چپ، راست، میانه و یا هر عنوانی که یافته اند ناتوانی خود را در جریان هفت سال گذشته ثابت کرده اند زیرا برخی ها یک پا در درون رژیم و پای دیگر در بیرون آن دارند و برخی به عنوان "اپوزیسیون دموکراتیک" در حالت نظاره - انتقاد بسر می برند بدون آنکه برای بسیج مردم در جهت رهایی از استبداد، عملی انجام دهند + آیا می شود عناصری را که فرادستی، خشونت و استبداد را در ضمیر دارند با انتقاد اصلاح کرد یا از صحنه راند اگر خشم و مقاومت منسجم مردمی را در برابر خود نبینند؟ سوء تعبیر نگردد که اینجا مقاومت مسلحانه به هیچ وجه مطرح نیست زیرا عواقب نا هنجار دارد و بر فاجعهء کنونی می افزاید، بلکه آگاه سازی مردم از ماهیت نظام حاکم و از این طریق بسیج آنها برای تبارز نارضایتی و اعتراض سازمان یافتهء سراسری مطرح است تا استبدادگران تجرید از جامعه را عملاً



احساس و انحطاط سیاسی خود را با تمام وجود لمس نمایند، در اینصورت پایان دوران سیاه کنونی در چشم انداز خواهد بود. شاید این روند اندی طولانی و مستلزم قربانی باشد اما الترناتیف دیگری وجود دارد؟

پاسخ به پرسش بالا، انسجام و تشکل نیروهای حاضر باورمند و دارای ارادهء متین مبارزه برای رهائی جامعه از چنگ استبداد در یک جنبش سراسری چپ دموکراتیک است. ظرفیت های توانمندی برای انجام این مامول وجود دارند به شرط آنکه ضرورت رستاخیز جنبش چپ به درستی درک گردد و بر سرگردانی های غیر مثمر جاری در صفوف این نیروها ارجحیت داده شود. اعضا حزب پیشین دموکراتیک خلق افغانستان، اعضای سایر تشکل های چپ دیروز و امروز، هزاران جوان مکتبی، دانشگاهی، کارگران، دهقانان، کارمندان پائین رتبهء دولت و دیگر لایه های محکوم جامعه که از وضعیت امروز بیزار اند و به داد رسیده اند مشمول این ظرفیت ها می شوند. کافی است تا مبتکرین و پیشگامان مسئولیت پرور و دلسوز، خود را نمایان سازند و گام های سازنده و موثری در این راه بردارند.

جنبش چپ افغانی را می توان در وجود یک سازمان سیاسی سراسری زحمتکشان یا اتحادیه ای از سازمان های مترقی و چپ دموکراتیک دوباره زنده کرد.

نهضت آیندهء افغانستان از هشت سال بدینسو می رزمد و می تپد که جنبش چپ افغانی روی پا ایستد ولی با تاسف فراوان از جانب رفقای حزبی دیروز خود ما متواتر به اخلاص مواجه می گردد. اگر وضع بدین منوال ادامه یابد همهء ما آخرین نفس های زنده گی را با "چپ" گفتن می کشیم و می میریم بی آنکه "چپی" را به میدان آوریم و بهای آنرا زحمتکشان افغانستان خواهند پرداخت.

دو - آیا در مبارزهء سیاسی نیروهای مترقی علیه ظلم، خشونت و بیدادگری آشتی در کار است؟ اگر چنین است پس هدف مبارزهء سیاسی چیست؟ در نوشتهء من، نبرد اندیشه ای - سیاسی آشتی ناپذیر در مقابل ظلم، خشونت و بیدادگری که آقای هیکل با

نقل آن در حقیقت بر آن خرده گرفته و آنرا مظهر تنگ نظری دانسته اند مطرح گردیده است. پاسخ را بدون توضیح اضافی و جستجوی مثال های دیگر، در وضعیت امروز افغانستان که در بالا نیز اشاره گردید بخوبی می توان دریافت.

در مقاله آقای هیکل قول دیگری از اینجانب نیز نقل شده است:

**"چپ" یعنی تلاش سازمان یافته فکری - سیاسی افراد آگاه جامعه برای پیروزی عدالت اجتماعی.**

در تبصره نویسنده روی این قول سه ایراد به ملاحظه می رسد: تلاش سازمان یافته به فکری - سیاسی و نه عملی تقلیل یافته، پیروزی عدالت اجتماعی هدف قرار گرفته نه تحقق آن و در رابطه با افراد آگاه در جامعه کوتاه فکری شده است.

توضیح می گردد:

- "ساختارهای زبانی" اجازه می دهند تا با کاربرد واژه های معینی، مفهوم مورد نظر به مخاطب انتقال یابد اگر مخاطب زبان را درست بفهمد. واژه تلاش، اراده انسان را برای عملی سازی کاری بازگو می کند. وقتی ما از تلاش فکری حرف می زنیم قصد داریم تا نظریاتی را عمومیت بخشیم. وقتی تلاش سیاسی می گوئیم در صدد دستیابی به وسایل اجرای نظریات بر می آئیم. بسر رسانیدن هردو تلاش، ما را لادرنگ بسوی تحقق هدف اصلی می برد. اضافه بر آن در جمله بالا بعد از "تلاش"، هدف آن یعنی "پیروزی" آمده است که دیگر ابهامی باقی نمی گذارد.

- واژه پیروزی متناسب با جای کاربرد آن مفهوم تحقق (انجام عمل) را می رساند و به ساده گی درک می گردد. پیروزی عدالت اجتماعی در حقیقت تحقق آن است. اگر استبداد و ظلم در نتیجه مبارزه سیاسی از جامعه ریشه کن گردد جای آنرا خلا نمی گیرد بلکه عدالت استقرار می یابد. این حالت را پیروزی بنامیم یا تحقق، مگر در ماهیت موضوع تغییری خواهد آمد؟

- افراد یک جامعه می توانند در رشته ها و عرصه های گوناگونی دارای آگاهی باشند و در سازمان های گوناگونی متشکل شوند اما زمانیکه سازمان سیاسی - افراد - عدالت اجتماعی مطرح می گردد منظور افرادی اند که در باره ضرورت مبارزه برای پیروزی (تحقق) عدالت اجتماعی آگاهی لازم دارند و در یک تشکل یا سازمان سیاسی چپ گرد هم می آیند. نیاز به آگاهی برای تشکیل سازمان چپ وجود آگاهان در بخش های دیگر اجتماع را منتفی نمی سازد. وقتی می گوئیم "تلاش افراد آگاه جامعه برای پیروزی عدالت اجتماعی"، مسئله کاملاً روشن است. کجای این بیان به کوتاه فکری می ماند؟

نویسنده مقاله "نگهی بر چپ" بعد از پرداخت به "تنگ نظریها؟" خواسته اند برخی "غلط فهمی ها" را "خاطر نشان" سازند و در "جایگاه سوم به برداشت های خود و برداشت های از کابل مکت" نمایند.

"جایگاه" اول بررسی گردید، آنچه به "جایگاه" دوم و سوم ارتباط می گیرد الزاماً از بررسی باز می ماند چون از دیدگاه نگارنده این سطور، مسایل بشکل عام و انتزاعی مطرح شده اند که بحث روی دشواری های اساسی جنبش چپ افغانستان در آنها غایب اند.

در اخیر بیجا نیست اگر اذعان شود که ما باید بدانیم در باره چه، برای رسیدن به کدام هدف و چگونه، حرف می زنیم و الی بقیه عمرمان در حرف زدن خواهد گذشت بدون اینکه به نتیجه ای نایل آئیم. آقای هیکل و همه قلم به دستان و خواننده گان مسعود

15.11.2008

باشند.

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)

نگهی بر چپ و جایگاه آن در حیات سیاسی در افغانستان . م. نبی هیکل